

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گریزگاه بی‌گامی

در شرح فصوص شیخ طایبی (۴۳)

پنج‌شنبه ۱۳- ۰۷- ۱۴۳۴؛ ۰۲- ۰۲- ۱۳۹۲؛ ۲۳- ۰۵- ۲۰۱۳

I. فص حکمت نفثی در کلمه شیشی

1. متن و ترجمه:

وَأَمَّا الْمُنْحُ الْأُتْمَانِيَّةُ، فَأَعْلَمُ أَنَّ مَنْحَ اللَّهِ - تَعَالَى - خَلَقَهُ رَحْمَةً مِنْهُ بِهِمْ، وَ هِيَ كُلُّهَا مِنَ الْأَسْمَاءِ. فَإِذَا رَحْمَةُ خَالِصَةِ كَالطَّيِّبِ مِنَ الرِّزْقِ اللَّذِيذِ فِي الدُّنْيَا الْخَالِصِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ يُعْطَى ذَلِكَ الْأَسْمُ الرَّحْمَنُ. فَهُوَ عَطَاءُ رَحْمَانِيٍّ. وَ إِذَا رَحْمَةُ مُتَزَجَّةٍ كَشْرَبِ الدَّوَاءِ الْكَرِّهِ الَّذِي يَغْفِبُ شُرْبُهُ الرَّاحَةَ، وَ هُوَ عَطَاءُ إِلَهِيٍّ، فَإِنَّ الْعَطَاءَ الْإِلَهِيَّ لَا يَتِمَّكَ إِلَّا بِإِطْلَاقِ عَطَائِهِ مِنْهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ عَلَى يَدَيِ سَادِنٍ مِنْ سَدَنَةِ الْأَسْمَاءِ.

و اما بخشش‌های آسمانی، بدان که بخشش الله- تعالی- به خلق خود رحمتی است از او به آنها، و آنها (بخشش‌ها) همه از اسماء می‌باشند، یا رحمتی خالص مانند رزق لذیذ پاکیزه در دنیا، که خالص می‌باشد روز قیامت، و آن را اسم الرحمن عطا می‌کند، و عطایی است رحمانی، و یا رحمتی است آمیخته مانند نوشیدن دواء ناخوشایندی که نوشیدنش راحت را به دنبال دارد، و آن عطایی است الهی، چه عطاء الهی را نمی‌توان عطاء کردنش را از او دانست بدون آنکه بر دست خادمی از خادمان اسماء بوده باشد.

فَنَارَةُ يُعْطِي اللَّهُ الْعَبْدَ عَلَى يَدَيِ الرَّحْمَنِ فَيَخْلُصُ الْعَطَاءُ مِنَ الشُّوْبِ الَّذِي لَا يُلَاطِمُ الطَّبْعَ فِي الْوَقْتِ أَوْ لَا يُبِيلُ الْعَرَضَ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ. وَ تَارَةً يُعْطِي اللَّهُ عَلَى يَدَيِ الْوَاسِعِ فَيَعْمُ، أَوْ عَلَى يَدَيِ الْحَكِيمِ فَيَنْظُرُ فِي الْأَصْلَحِ فِي الْوَقْتِ، أَوْ عَلَى يَدَيِ الْوَهَّابِ، فَيُعْطِي لِئَنعَمَ لَا يَكُونَ مَعَ الْوَاهِبِ تَكْلِيفُ الْمُعْطَى لَهُ بِعَوَضٍ عَلَى ذَلِكَ مِنْ شُكْرِ أَوْ عَمَلٍ، أَوْ عَلَى يَدَيِ الْجَبَّارِ فَيَنْظُرُ فِي الْمَوْطِنِ وَ مَا يَسْتَحِفُّهُ، أَوْ عَلَى يَدَيِ الْغَفَّارِ فَيَنْظُرُ [فِي] الْمَحَلِّ وَ مَا هُوَ عَلَيْهِ. فَإِنْ كَانَ عَلَى حَالٍ يَسْتَحِقُّ الْعُقُوبَةَ فَيَسْتَرْهُ عَنْهَا، أَوْ عَلَى حَالٍ لَا يَسْتَحِقُّ الْعُقُوبَةَ فَيَسْتَرْهُ عَنْ حَالٍ يَسْتَحِقُّ الْعُقُوبَةَ فَيَسْتَسِي مَعْصُومًا وَ مُعْتَنَى بِهِ وَ مُحْفُوظًا وَ غَيْرَ ذَلِكَ بِمَا شَاكَلَ هَذَا النَّوعُ.

پس، گاه الله می‌بخشد به عبد بر دست الرحمن، و خالص می‌شود آن عطاء از آمیختگی‌ایی که سازگار نباشد با طبع در آن وقت، و یا برآورده نمی‌گرداند غرض را، و آنچه شبیه آن است. و گاه الله می‌بخشد بر دست الواسع، و فراگیر می‌شود، یا بر دست الحکیم، که می‌نگرد به آنچه شایسته‌ترین است در آن وقت، یا بر دست الوهاب، که می‌بخشد تا انعام کرده باشد، که با واهب تکلیفی چون شکر یا عمل بر گیرنده در عوض آن نیست، یا بر دست الجبار، که می‌نگرد به موطن و آنچه استحقاقش را دارد، یا بر دست الغفار، که می‌نگرد به محل و آنچه او بر آن است، که اگر بر حالی باشد سزاوار عقوبت، ببوشاند او را از آن، و اگر بر حالی باشد غیر سزاوار عقوبت، ببوشاند او را از حالی که سزاوار عقوبت است، و در نتیجه، معصوم نامیده شود، و مورد عنایت و محفوظ، و غیر این‌ها از آنچه شبیه این نوع است.

وَ الْمُعْطَى هُوَ اللَّهُ مِنْ خَيْثُ مَا هُوَ خَازِنٌ لِمَا عِنْدَهُ فِي خَزَائِنِهِ. فَمَا يُخْرِجُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ عَلَى يَدَيِ اسْمٍ خَاصٍ بِذَلِكَ الْأَمْرِ. فَ "أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ" (۲۰:۵۰ طه) عَلَى يَدَيِ الْعَدْلِ وَ إِخْوَانِهِ.

و معطي الله است از آن حیث که او خازن چیزی است که خزاین آن نزد اوست، و خارج نمی‌نماید آن را مگر با قدری معلوم بر دست اسمی که خاص آن امر است. پس، "أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ" (۲۰:۵۰ طه) [می‌بخشد به هر چیزی خلقش را] بر دست عدل و برادرانش.

وَ أَسْمَاءُ اللَّهِ لَا تَنَاهَى لِأَنَّهَا تُعْلَمُ بِمَا يَكُونُ عَنْهَا - وَ مَا يَكُونُ عَنْهَا غَيْرُ مُتَنَاهٍ - وَ إِنْ كَانَتْ تَرْجِعُ إِلَى أَصُولٍ مُتَنَاهِيَةٍ هِيَ أُمّهَاتُ الْأَسْمَاءِ أَوْ حَضَرَاتُ الْأَسْمَاءِ. وَ عَلَى الْحَقِيقَةِ فَمَا نَمَّ إِلَّا حَقِيقَةُ وَاحِدَةٍ تُقْبَلُ جَمِيعُ هَذِهِ التَّسْبِ وَ الْإِضَافَاتِ الَّتِي يُكْنَى عَنْهَا بِالْأَسْمَاءِ الْإِلَهِيَّةِ.

و اسماء الله را نهایی نیست، چرا که آنها با آنچه از آنهاست شناخته می‌شوند- و آنچه از آنهاست نا متناهی است- هر چند بر می‌گردند به اصل‌هایی متناهی، که همان امهات اسماء یا حضرات اسماء باشند. و در حقیقت، در میان نباشد مگر یک حقیقت که قبول می‌کند جمیع این نسبت‌ها و إضافاتی را که از آنها به عنوان اسماء الهی اشاره می‌شود.

وَ الْحَقِيقَةُ تُعْطَى أَنْ يَكُونَ لِكُلِّ اسْمٍ يَظْهَرُ، إِلَى مَا لَا يَتَنَاهَى، حَقِيقَةُ يُتَمَيَّزُ بِهَا عَنْ اسْمٍ آخَرَ، تِلْكَ الْحَقِيقَةُ الَّتِي بِهَا يُتَمَيَّزُ هِيَ الْأَسْمُ عَيْنُهُ لَا مَا يَفْعُ فِيهِ الْأَشْرَاطُ، كَمَا أَنَّ الْأَعْطِيَّاتِ تُتَمَيَّزُ كُلُّ أُعْطِيَةٍ عَنْ غَيْرِهَا بِشَخْصِيَّتِهَا، وَ إِنْ كَانَتْ مِنْ أَصْلٍ وَاحِدٍ، فَمَعْلُومٌ أَنَّ هَذِهِ مَا هِيَ هَذِهِ الْآخَرَى، وَ سَبَبُ ذَلِكَ تَمَيُّزُ الْأَسْمَاءِ.

و حقیقت آن است که هر اسمی که ظاهر می‌شود تا بی‌نهایت حقیقتی دارد که با آن تمایز می‌یابد از اسمی دیگر. آن حقیقتی که بدان تمایز می‌یابد خود همان اسم است، نه آنچه در آن اشتراک است، همچنان که در عطایا نیز هر عطایی تمایز می‌یابد از غیر خود با شخصیت خود هر چند از یک اصل بوده باشند. معلوم است که این غیر آن دیگری است، و سبب آن تمایز اسماء است.

فَمَا فِي الْحَضَرَةِ الْإِلَهِيَّةِ لِاتِّسَاعِهَا شَيْءٌ يَتَكَزَّرُ أَصْلًا. هَذَا هُوَ الْحَقُّ الَّذِي يُعَوَّلُ عَلَيْهِ. وَ هَذَا الْعِلْمُ كَانَ عِلْمَ شَيْثٍ - عَلَيْهِ السَّلَام -، وَ رُوحُهُ هُوَ الْمُمِدُّ لِكُلِّ مَنْ يَتَكَلَّمُ فِي مِثْلِ هَذَا مِنَ الْأَزْوَاجِ مَا عَدَا رُوحَ الْخَاتَمِ فَإِنَّهُ لَا يَأْتِيهِ الْمَادَّةُ إِلَّا مِنَ اللَّهِ لَا مِنْ رُوحٍ مِنَ الْأَزْوَاجِ، بَلْ مِنْ رُوحِهِ تَكُونُ الْمَادَّةُ لِجَمِيعِ الْأَزْوَاجِ، وَ إِنْ كَانَ لَا يَعْقِلُ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِهِ فِي زَمَانٍ تَرْكِيبِ جَسَدِهِ الْغُضْرِيِّ. فَهُوَ مِنْ حَيْثُ حَقِيقَتِهِ وَ رُبِّيَّةِ عَالَمٍ بِذَلِكَ كُلِّهِ بَعِيْنِهِ، مِنْ حَيْثُ مَا هُوَ جَاهِلٌ بِهِ مِنْ جِهَةِ تَرْكِيبِهِ الْغُضْرِيِّ.

در حضرت الهیه، به سبب گستردگی‌اش، هیچ چیزی تکرار نمی‌شود اصلاً. این همان حقی است که بر آن اعتماد می‌شود. و این علم علم شیت- علیه السلام- بود، و روح او مدد رساند هر که را سخن گوید در مثل این از ارواح به غیر روح خاتم، چه او مدد دریافت نکند مگر از الله، نه از روحی از ارواح، بلکه روح او مدد جمیع ارواح است هر چند درک نکند آن را از پیش خود در زمان ترکیب جسد عنصریش. از حیث حقیقت و رتبه‌اش عالم است به عین همه آن، از حیثی که جاهل بدان است جهت ترکیب عنصری او می‌باشد.

فَهُوَ الْعَالَمُ الْجَاهِلُ، فَيَقْبَلُ الْإِتِّصَافَ بِالْأَضْدَادِ كَمَا قَبِلَ الْأَصْلُ الْإِتِّصَافَ بِذَلِكَ، كَالْجَلِيلِ وَ الْجَمِيلِ، وَ كَالظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ وَ الْأَوَّلِ وَ الْآخِرِ وَ هُوَ عَيْنُهُ لَيْسَ غَيْرٌ. فَيَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ، وَ يَدْرِي لَا يَدْرِي، وَ يَشْهَدُ لَا يَشْهَدُ. وَ بِهَذَا الْعِلْمِ شَيْثٌ لَبَّيْثٌ لَأَنَّ مَعْنَاهُ هَبْهُ اللَّهُ. فَيَبْدُو مِفْتَاحَ الْعَطَايَا عَلَى اخْتِلَافِ أَصْنَافِهَا وَ نَسَبِهَا، فَإِنَّ اللَّهَ وَهَبَهُ لِأَدَمَ أَوَّلَ مَا وَهَبَهُ: وَ مَا وَهَبَهُ إِلَّا مِنْهُ لِأَنَّ الْوَلَدَ سِرُّ أَبِيهِ. فَمِنْهُ خَرَجَ وَ إِلَيْهِ عَادَ. فَمَا أَتَاهُ غَرِيبٌ لِمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ.

پس، او عالم جاهل است، و قبول می‌کند اتصاف به اضداد را همان گونه که اصل [او] قبول کرد اتصاف به آن را، مانند الجلیل و الجمیل، و الظاهر و الباطن، و الأول و الآخر، و او عین او (اصل) است، نه غیری. پس، می‌داند نمی‌داند، و درمی‌یابد در نمی‌یابد، و شهود می‌کند شهود نمی‌کند. و با همین علم، شیت نامیده شده است چون معنای آن هبه الله است، و به دست اوست کلید عطایا با همه اختلاف اصناف و نسبت‌های‌شان، چه خدا هبه فرمود او را به آدم، اولین چیزی که هبه فرمودش. و هبه فرمودش مگر از خود او زیرا فرزند سر پدرش است. پس، از او آمد و سوی او بازگشت. پس، نبخشید او را بیگانه‌ای در نظر کسی که بفهمد از خدا.

وَ كُلُّ عَطَاءٍ فِي الْكَوْنِ عَلَى هَذَا الْمَجْرَى. فَمَا فِي أَحَدٍ مِنَ اللَّهِ شَيْءٌ، وَ مَا فِي أَحَدٍ مِنْ سِوَى نَفْسِهِ شَيْءٌ وَ إِنْ تَوَعَّتْ عَلَيْهِ الصُّورُ. وَ مَا كُلُّ أَحَدٍ يَعْرِفُ هَذَا، وَ أَنَّ الْأَمْرَ عَلَى ذَلِكَ، إِلَّا أَحَادٌ مِنْ أَهْلِ اللَّهِ. فَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ يَعْرِفُ ذَلِكَ فَاعْتَمِدْ عَلَيْهِ فَذَلِكَ هُوَ عَيْنٌ صَفَاءٍ خُلَاصَةٍ خَاصَّةٍ الْخَاصَّةِ مِنْ عُمُومِ أَهْلِ اللَّهِ تَعَالَى. فَأَيُّ صَاحِبٍ كَشَفَ شَاهِدَ صُورَةٍ ثَلَاثِي إِلَيْهِ مَا لَمْ يَكُنْ عَنْدهُ مِنَ الْمَعَارِفِ وَ تَمَنُّهُ مَا لَمْ يَكُنْ قَبْلَ ذَلِكَ فِي يَدِهِ، فَبَلَّكَ الصُّورَةَ عَيْنُهُ لَا غَيْرَهُ. فَمِنْ شَجَرَةِ نَفْسِهِ حَتَّى ثَمَرَةٍ عِلْمِهِ، كَالصُّورَةِ الظَّاهِرَةِ مِنْهُ فِي مُقَابَلَةِ الْجِسْمِ الصَّغِيرِ لَيْسَ غَيْرُهُ، إِلَّا أَنَّ الْمَحَلَّ أَوَ الْحَضَرَةَ الَّتِي رَأَى فِيهَا صُورَةَ نَفْسِهِ تُلْقَى إِلَيْهِ تَنْقَلِبُ مِنْ وَجْهِ حَقِيقَتِهِ تِلْكَ الْحَضَرَةُ، كَمَا يَظْهَرُ الْكَبِيرُ فِي الْمَرَاةِ الصَّغِيرَةِ صَغِيرًا أَوِ الْمُسْتَطِيلَةَ مُسْتَطِيلًا، وَ الْمُتَحَرِّكَ مُتَحَرِّكًا.

و هر عطایی در اکوان بر همین شیوه است. پس، در هیچ کسی از خدا چیزی نیست، و در هیچ کسی چیزی جز از خود او نیست هر چند صورت‌ها گوناگون شوند بر او، ولی هر کسی در نمی‌یابد این را و آن که حقیقت چنین است مگر یگانگانی از اهل الله. پس، چون ببینی کسی را که دریافته است آن را، اعتماد کن بر او، که او سرچشمه صفای خلاصه خاصه خاصه از عموم اهل الله- تعالی- است. هر صاحب کشفی که مشاهده کند صورتی را که چیزی به او إلقاء می‌کند از معارف را، و هدیه می‌دهد به او چیزی را که در دستش نبوده است بیشتر، آن صورت عین اوست، نه غیر او. پس، از درخت نفس خود می‌چیند میوه علم خود را، مانند صورت ظاهر از او در مقابل جسم صغیری، که غیر او نیست، جز آن که محل یا حضرتی که در آن صورت خود را می‌بیند که إلقاء می‌شود به او دگرگون می‌شود از وجهی به حقیقت آن حضرت، چنانچه بزرگ در آینه کوچک کوچک ظاهر می‌شود، و یا در [آینه] مستطیلی مستطیلی، و در متحرک متحرک.

2. شرح جندی: در شرح فصوص الحکم موبدالذین (۲۷۴-۲۷۰) چنین آمده است:

او- رضي الله عنه- گفت: قال- رضي الله عنه-: وَ رُوحُهُ هُوَ الْمُمِدُّ لِكُلِّ مَنْ يَتَكَلَّمُ فِي مِثْلِ هَذَا مِنَ الْأَزْوَاجِ مَا عَدَا رُوحَ الْخَاتَمِ فَإِنَّهُ لَا يَأْتِيهِ الْمَادَّةُ إِلَّا مِنَ اللَّهِ لَا مِنْ رُوحٍ مِنَ الْأَزْوَاجِ، بَلْ مِنْ رُوحِهِ تَكُونُ الْمَادَّةُ لِجَمِيعِ الْأَزْوَاجِ، وَ إِنْ كَانَ لَا يَعْقِلُ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِهِ فِي زَمَانٍ تَرْكِيبِ جَسَدِهِ الْغُضْرِيِّ. فَهُوَ مِنْ حَيْثُ حَقِيقَتِهِ وَ رُبِّيَّةِ عَالَمٍ بِذَلِكَ كُلِّهِ بَعِيْنِهِ، مِنْ حَيْثُ مَا هُوَ جَاهِلٌ بِهِ مِنْ جِهَةِ تَرْكِيبِهِ الْغُضْرِيِّ. فَهُوَ الْعَالَمُ الْجَاهِلُ، فَيَقْبَلُ الْإِتِّصَافَ بِالْأَضْدَادِ كَمَا قَبِلَ الْأَصْلُ الْإِتِّصَافَ بِذَلِكَ، كَالْجَلِيلِ وَ الْجَمِيلِ، [يعني بر معاني متنافي آن دو] وَ كَالظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ وَ الْأَوَّلِ وَ الْآخِرِ وَ هُوَ عَيْنُهُ لَيْسَ غَيْرٌ. فَيَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ، وَ يَدْرِي لَا يَدْرِي، وَ يَشْهَدُ لَا يَشْهَدُ.

(و روح او مدد رساند هر که را سخن گوید در مثل این از ارواح به غیر روح خاتم، چه مدد دریافت نکند مگر از الله، نه از روحی از ارواح، بلکه روح او مدد جمیع ارواح است هر چند درک نکند آن را از پیش خود در زمان ترکیب جسد عنصریش. از حیث حقیقت و رتبه‌اش عالم است به عین همه آن، از حیثی که جاهل بدان است جهت ترکیب عنصری او می‌باشد. پس، او عالم جاهل است، و قبول می‌کند اتصاف به اُضداد را همان گونه که اصل [او] قبول کرد اتصاف به آن را، مانند الجلیل و الجمیل، و الظاهر و الباطن، و الأول و الآخر، و او عین او (اصل) است، نه غیری. پس، می‌داند نمی‌داند، و درمی‌یابد در نمی‌یابد، و شهود می‌کند شهود نمی‌کند.)

این عبد می‌گوید: بدان که ارواح کَمَل از انبیاء را اِمداد است برای ارواح اولیاءایی که ورثه آنها هستند در أعصارشان و أعصار بعدشان، و روح شیت- علیه السّلام- مدد ارواح علماء است با علوم و هی، و هر روح ولّی از اولیاء دارای علم و هی است، و استمداد می‌جوید از روح او- علیه السّلام- به خاطر آن که او صورت و هب (هبه) اول است برای اولین پدران مگر روح خاتم انبیاء و روح خاتم اولیاء، چه روح ختم- چنانچه گذشت- روح محیط به همه ولایت‌ها است مانند إحاطه کسی که وارث اکمل اوست، و او ختم رسل است- صلی الله علیه و سلّم- با همه نبوت‌ها، و به خاطر آن که او اُحدیّت جمع جمیع ولایت‌های محمدی اُحدی جمعی ختمی است همگی. پس، عطایای ولایت‌ها از مکاشفات، و تجلیات، و علوم، و أسرار، و أحوال، و مقامات، تنها از خزانه حیطه اوست، و آن بدان خاطر است که حقیقت او حقیقت حقائق اول تعیینی است همگی، و او مفتاح مفاتیح غیبی است، و ماده نوری‌ایی که به توسط آن قوام ارواح و حیات آنهاست از حقیقت او برانگیخته می‌شود و سریان می‌یابد در سائر مراتب روحی، و او استمداد نمی‌جوید از اُحدی، ولی همه استمداد می‌جویند از مشکات او.

پس، هر چند عطایا از حضرات اسماء هستند، و لیکن از الله می‌باشند، "و ما بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ" (۱۶:۵۳ النحل) (و هر نعمتی که دارید از خداست)، و هر چند این خاتم تعقل نمی‌کند در حال ترکیب جسد عنصری خود کیفیت اِمداد رساندنش به همه را در هر آنی از زمان حجابیت در مزاج عنصری، باید که چنین باشد، تا جامع جمیع کمالات و نقائص باشد، چنانچه بر هویت واحدی اُحدی جمعی حمل شده است اُضداد در قول او- تعالی، "هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ" (۵۷:۳ الحديد). پس، موصوف به باطنیت و ظاهریّت و اُولیّت و آخریّت هویت واحدی است که اختلاف و تضادی در آن نیست، و او قابل اوصاف متنافی و نعوت و اسماء متباین و متشاکل متشابه است. همین گونه ختم قبول می‌کند اوصاف متنافی متکثر مختلف را، و نعوت متناسب مؤتلف را، زیرا او اُحدیّت جمع جمیع حقائق وجوب و امکان است، و قبول می‌کند با ذات خود اتصاف به کمالات و نقائص را. پس، او، از حیث ترکیب عنصری و غواشی طبیعی، جاهل است بدانچه او عالم است به آن از حیث روح مدد و عین جامع و رتبه کمالی‌اش، و لیکن این آسیبی نمی‌رساند به رتبه و حقیقت و روح عالم باشد به اِمدادش به ارواح چنانچه تنافی زوجیّت فردیّت آسیبی نمی‌رساند به عدد، و سیاه و سپید تضاد ندارند در رنگ مطلق، به خاطر آن که با ذات خود قابل آن دو است، و منافی نیست مَلَك با شیطان در حیوانیّت، و نه حَقّیّت با خلقیّت در وجود و حقیقت. پس فهم کن!

او- رضی الله عنه- گفت: وَ بِهَذَا الْعِلْمِ سَمِّيَ شَيْئًا لِأَنَّ مَعْنَاهُ الْهِئَةُ. (و با همین علم، شیت نامیده شده است چون معنای آن هبه است) یعنی هِبَةُ اللَّهِ. فَبَيَّنَهُ مُفْتَاحُ الْعَطَايَا عَلَى اخْتِلَافِ (أوصافها- ل) أَصْنَافِهَا وَ نِسْبَتِهَا، فَإِنَّ اللَّهَ وَهَبَهُ لِأَدَمَ أَوَّلَ مَا وَهَبَهُ: وَ مَا وَهَبَهُ إِلَّا مِنْهُ لِأَنَّ الْوَلَدَ سِرُّ أَبِيهِ. فَمِنْهُ خَرَجَ وَ إِلَيْهِ عَادَ. فَمَا آتَاهُ غَرِيبٌ لِمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ.

(و به دست اوست کلید عطایا با همه اختلاف اصناف و نسبت‌های‌شان، چه خدا هبه فرمود او را به آدم، اولین چیزی که و هبه فرمودش. و هبه نفرمودش مگر از خود او زیرا فرزند سر پدرش است. پس، از او آمد و سوی او بازگشت. پس، نبخشید او را بیگانه‌ای در نظر کسی بفهمد از خدا.)

این عبد می‌گوید: ظاهر شدند علوم و هیّی جودی و حکمت‌های جودی با کلمه شیئی، به خاطر آن که آدم- علیه السّلام- به شدّت غمگین شد بر از دست دادن هابیل، و از الله- تعالی- درخواست کرد که هبه فرماید او را فرزندی صالح برای إلقاء و هب إلهی، پس الله هبه فرمود او را شیت و او را به این اسم نامید، یعنی "هبة الله"، او اولین موهوب است به اولین صور انسانی بعد درخواست و هب کردن از الله الوهاب به توسط کسی که شایسته علم و هی است. پس، ظاهر شد علوم و هب و إلقاء با شیت علیه السّلام- و و هب حکمتی که در علوم تقابل و تماثل است. و برای همین، فرمود، "به دست اوست کلید عطایا"، و هبه نفرمود خدا او به آدم مگر از خودش، چه آدم، همان است که خود صورت اُحدیّت جمع حقائق لاهوتی است، و از او برمی‌خیزد حقائق هبه‌هایی که افاضه می‌شود بر فرزندان در وجود، و فرزند سر پدرش است، و سر این صورت اُحدی جمعی همان فیض و هب است. پس، از او خارج شد و به سوی او بازگشت، چه هبه‌ها و عطایا باز می‌گردند بر حقائق قوابل مظهری دارای مراتب، و امر محصور است بین وجود و مرتبه، و إحاطه و جمع به حقائق آنها اقتضای حصر در آن دو را دارد و اقتضاء دارد به توسط آن دو، و برای همین شیخ- رضی الله عنه- سرّ ختمیّت را در این فصّ یاد فرمود.

سپس، صورت و هب و هبه إلهی در واحد متعدّد و متکثر است. پس، او صورت سرّ اوست که قابل و هب می‌باشد. پس، نرسید به او مگر از او و لیکن به توسط حق، و از او خارج شد و سوی او بازگشت، و نیامد سوی او غریبی از غیر او، و

نه از خارج، به ویژه خارج از صورت اُحدی جمع کلّ. پس، خروج و دخولی نیست مگر به طور نسبی و اضافه، و آنچه خارج شد از صورت اُحدی جمع کلّ بازگشت بر صورت‌های تفصیلش در کلیتی که آنها در آن او هستند در اَوّل، و او در آنهاست در آخر.

او - رضي الله عنه - فرمود: وَ كُلُّ عَطَاءٍ فِي الْكُونِ عَلَى هَذَا الْمَجْرَى. فَمَا فِي أَحَدٍ مِنَ اللَّهِ شَيْءٌ، وَ مَا فِي أَحَدٍ مِنْ سِوَى نَفْسِهِ شَيْءٌ وَ إِنْ تَنَوَّعَتْ عَلَيْهِ الصُّوَرُ. (و هر عطایي در اکوان بر همین شیوه است. پس، در هیچ کسی از خدا چیزی نیست، و در هیچ کسی چیزی جز از خود او نیست هر چند صورت‌ها گوناگون شوند بر او.)

این عبد می‌گوید: مواهب و عطایایی که جاری می‌شوند بر دستان عبید و وسائط و به توسط پایین‌تر از آنها آنها همان صورت‌هایی هستند که استدعا دارند آنها را خصوصیات قوایل از وجودی که متعیّن می‌شود در آنها به حسب آنها، و وجود فائض از حق ذاتی است برای او، و قبول آن برای قوایل تنها به حسب استعدادات ذاتی غیر مجعول و خصوصیات است، و اگر آنها نمی‌بودند تعین نمی‌یافت صور مواهب و عطایا از خزائن جود الهی برای قوایل به حسب آنها. پس، گرچه وصول و حصول آنها از خزائن الله است، و لیکن مستدعی و معین موجب تعین آنها تنها از قوایل است، و تنوّع صورت‌های مواهب برای کسی است که به او عطا داده می‌شود در عین فیض واحد. و فیض واحد تنها به حسب صورت‌های استعدادات است. پس، در هیچ کسی چیزی از الله نیست، وگرنه مفاسدی لازم می‌آمد که پوشیده نیست از تبعیض (تکه تکه بودن)، و تجزّی (جزء جزء بودن)، و حلول، و غیر آنها.

و همین گونه، در هیچ کس نیست چیزی از غیر او زیرا صورت‌های مواهب از خصوص استعدادش است، و حقیقت آنها فیض وجودی است، و آن عین اوست، نه غیر او در حقیقت. پس، فهم کن! پس، خدا نبخشید آنچه را بخشید به او مگر از او. او - رضي الله عنه - فرمود: وَ مَا كُلُّ أَحَدٍ يَعْرِفُ هَذَا، وَ أَنَّ الْأَفْرَ عَلَى ذَلِكَ، إِلَّا أَحَادٌ مِنْ أَهْلِ اللَّهِ. فَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ يَعْرِفُ ذَلِكَ فَأَعْتَمِدْ عَلَيْهِ فَذَلِكَ هُوَ عَيْنٌ صَفَاءٌ خَلَاصَةً خَاصَّةً لِلْحَاصَّةِ مِنْ غُومٍ أَهْلِ اللَّهِ تَعَالَى. (ولی هر کسی در نمی‌یابد این را و آن که حقیقت چنین است مگر یگانگی از اهل الله. پس، چون ببینی کسی را که دریافته است آن را، اعتماد کن بر او، که او سرچشمه صفای خلاصه خاصّه از عموم اهل الله - تعالی - است.)

این عبد می‌گوید: در نمی‌یابند این سرّ خفی را مگر افراد کَمَل، و آنها طبقاتی دارند، و همه می‌بینند نعمت‌ها و مواهب را از الله به خاطر سریان سرّ "وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَّ اللَّهَ" (۵۳: ۱۶ التَّلَحُّل) (و هر نعمتی که دارید از خداست)، و این مشهدی را که ذکر کردیم در ظاهر مفهوم موجب توهم خلاف این می‌شود ولی چنین نیست آن زیرا آنان طبقاتی دارند:

از آنهاست کسی که می‌بیند همه نعمت‌ها را از الله و لیکن با اسباب، که غیر الله هستند. و از آنهاست کسی که نمی‌بیند اثری برای اسباب و وسائط، و آنها غیر حق می‌باشند به گمان اینان. و از آنهاست کسی که آنها شروطی می‌داند، نه اسباب و علل و وسائط. و از آنهاست کسی که می‌بیند نعمت‌ها را از الله بدون واسطه. و از آنهاست کسی که می‌بیند وسائط و اسباب را نیز از نعمت‌های الله.

و جمیع این اصناف محجوب هستند در عین کشف، و مشرک هستند در عین توحید، زیرا گرچه آنان می‌بینند الله - تعالی - را در رؤیت همه نعمت‌ها از الله، و لیکن اثبات می‌کنند وسائط، و نعم، و منعم علیه، و منعم را اغیاری بعضی نسبت به بعضی دیگر در حالی که حقیقت نمی‌پذیرد مگر الله واحد أحد ظاهر باطن واحد کثیر را. پس، مسما واحد است، و آن همان وجود واحد حق است، که به توسط اوست تحقّق حقائق از حیث حقیقتش، و همان مسما کثیر نیز هست از حیث تعیناتش در قوایل، و منعم همان مفیض آن واحد کثیر است، و منعم علیه همان معین قابل تعینات دیگر است بعد وجود. پس، ظاهریّت و باطنیّت و اصالت و فرعیت نسبت‌هایی هستند. پس، چون یافتی کسی را که نعمت‌های واصل سوی خود را در عرصه وجود عینی از مدرجه عین ثابت خود می‌بیند، در حق از لا و ابدأ، از حیثی که آن عین ثابت عین حق است، او جمع کرده باشد بین رؤیت همه نعمت‌ها از الله و رؤیت منعم علیه عین منعم، و شهود کرده باشد اُحدیّت وجود را چنانچه در خود می‌باشد، و او عین صفاء خلاصه خاصّه از عموم اهل الله می‌باشد، چه عامّه از اهل الله توحید را می‌بینند، و آن سی و شش مقام کلی است که از آنها یاد فرموده است قرآن در مواضعی، در تعدادی ذکر می‌فرماید، "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ"، در هر موضعی از آنها توصیف مقامی از مقامات توحید است.